



درس اول

سال تحصیلی ۱۳۶۴

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل فی المیاء

فصل اول در ذکر اقسام آب مطلق و مضاف

(عروه ج ۱ ص ۲۶، فصل فی المیاء): «الماء اما مطلق، أو مضاف كالمعتصر من الأجسام، أو الممتزج بغيره مما يخرج عن صدق اسم الماء».

سید (ره) در عروه، فصل اول را با ذکر اقسام ماء مطلق و ماء مضاف شروع می‌کند. ایشان می‌گویند: ماء تارة مطلق است و اخرى مضاف است. بعد اقسام ماء مطلق را ذکر می‌فرماید و حکمی که تمام اقسام ماء مطلق در آن مشترک هستند و احکامی که بر ماء مضاف بار می‌شود را متعرض می‌شود.

عبارت عروه، معیار ماء مضاف را کأن با دو تمثیل اشاره می‌کند «ماء المضاف كالمعتصر من الاجسام» مائی که از اجسام گرفته می‌شود مثل ماء الرمان و پرتقال و امثال ذلك. یکی هم «و الممتزج بغيره» مائی که به غیر الماء ممتزج بشود. وَحَلَّ (۱) همین جور است ماء ممتزج به تراب است اما به گونه‌ای که بخرجه عن اطلاق اسم الماء. باید امتزاج

۱- «الوَحَلُّ»: الطين الرقيق؛ جمعه: «أوحال و وُحُول»

طوری باشد که دیگر نشود بر آن ممتزج، ماء اطلاق کرد.

توضیح کلام ایشان این است: این میاهی که از اجسام گرفته می شود، ماء المضاف هستند و اما اگر ماء مطلقى به غیر الماء - به جسم دیگری - ممتزج بشود، مثل این که ماء با تراب ممتزج بشود که وَحْل می گوئیم. تارة امتزاج طوری است که لقلته مانع اطلاق اسم ماء به آن ممتزج نمی شود که نتوانیم بگوئیم: «هذا ماء». مثل این که تراب کم باشد. اگر آب، کمی گل آلود شود، می گویند آب است ولی گل آلود است، صاف نیست. اینگونه امتزاج، ماء را مضاف نمی کند. باید امتزاج طوری باشد که دیگر اطلاق آب بلاقید به آن، حقیقتاً صحیح نباشد و اگر اطلاق می شود بالعناية، اطلاق بشود. مثل گِل که همین جور است. گِل، آب و تراب است. اطلاق کردن ماء به خود گل، اطلاق صحیحی نیست و اگر در یک موردی هم اطلاق بشود مثل آب گوشتی که مثلاً چربی آن کم است، می گویند: این آب است، این اطلاق، اطلاق بالعناية است و الا بالحقیقة نیست.

البته این که ایشان ماء مضاف را با مثال ذکر می کند، این دو تا معیار ماء المضاف نیست چون ماء المضاف، در مواردی تحقق پیدا می کند که نه ممتزج بالاجسام است و نه معتصر من الاجسام است، هیچ کدام از اینها نیست، مثل آب دهن، آب بینی. اینها ماء مضاف هستند ولی نه معتصر من الاجسام هستند و نه هم ممتزج بغيره هستند.

ملاك آب مطلق و آب مضاف

كان ملاك ماء مضاف و ماء مطلق این است که هم در موارد مضاف و هم در موارد ماء مطلق، ماء اطلاق می شود. به هر دو می شود گفت: «هذا ماء». مثل بعض مایعات نیست که اطلاق ماء بر آنها اصلاً صحیح نیست، لا مطلقاً و لا مقیداً. مثل روغن، شیر، سمن، دهن و نفت و امثال ذلک. به اینها ماء اطلاق نمی شود لا مطلقاً و لا مقیداً. اینها یک قسم مایعات مضاف هستند. این جور موارد در این تقسیم، محل کلام نیست. یک قسم از مضافها هستند که به آنها ماء اطلاق می شود و لکن مع القید مثل ماء الرمان، ماء پرتقال و امثال ذلک که ماء اطلاق می شود و لکن مع القید.

ملاک در ماء مضاف این است که ماء به آن اطلاق بشود و لکن مقیداً، به نحوی که اگر ماء را مطلق بگذارید و بر آن تطبیق کنید، صحیح نباشد و فقط بالعناية و المجاز صحیح باشد. مثل آبگوشتی که عرض کردم می‌گویند: آب است، این بالعناية است، در مقام تجوز است و مبالغه در این است که مثلاً چربیش کم است، به این اعتبار ماء را بالعناية بلاقید بر آن اطلاق می‌کنند. به خلاف ماء مطلق. ماء مطلق آن است که اطلاق ماء بلاقید بر آن، صحیح است و هیچ عنایتی نیست مثل ماء النهر، ماء البحر و ماء البئر. اگر بگوییم: آبی که در چاه و دریا و شط و نهر جاری است، آب است، صحیح است. آب را بلاقید اطلاق کردن، صحیح است. البته نمی‌خواهیم بگوییم ماء باقید در موارد ماء مطلق اطلاق نمی‌شود تا کسی بگوید که در موارد ماء مطلق هم می‌گویند: ماء البحر، ماء البئر، ماء المطر. کلام این است که در موارد ماء مطلق، اگر خواستیم ماء را بلاقید اطلاق کنیم، در آن هیچ عنایت و تجوزی نیست و تطبیقش صحیح است. گفتن «هذا ماء» بلاقید به ماء البئر بلا اشکال صحیح است. به خلاف ماء الرمان و پرتقال و امثال ذلک که اگر بخواهیم ماء را بلاقید تطبیق کنیم، حقیقتاً صحیح نیست، بلکه بالتجوز و العناية صحیح می‌شود. آب دهان هم همین جور است، اگر به آب دهان بگوییم آب است این اطلاق، اطلاق تجوزی است و الاً حقیقتاً اطلاق نمی‌شود که این آب است. آب دهان و بینی و امثال ذلک می‌گویند مقیداً، و لکن مطلقاً اطلاق بشود به نحوی که هیچ تجوزی و عنایتی در آن نباشد، اینجور نیست بشهادة الارتکاز. آن معنایی که مرتکز از ماء است آن را بلاقید به ماء الفم یا به ریق که آب دهان است اطلاق کردن، اطلاق درستی نیست.

(سؤال... و پاسخ استاد:) لغت، موارد استعمال را می‌نویسد و لغوی هم موارد استعمال را می‌گوید اما معنای حقیقی را که ظاهر لفظ چیست و معنای حقیقی لفظ چیست؟ بلاقید ذکر شد، معنایش چیست، اوسع است یا ضیق است، این را باید از اهل لسان بفهمیم. متنها در آن جایی که اهل لسان، عرب هستند، غیر عرب مرادفش را پیدا می‌کند. مرادف همان لفظ را که آنها ماء می‌گویند ما آب می‌گوییم. اطلاق کردن آب بلاقید بر مثل آب پرتقال و مثل آب بینی و دهان، صحیح نیست ارتکازاً. اگر در مواردی

اطلاق بشود بالعناية و المجاز و مع القید است. مقیداً اطلاق می‌شود و بالعناية و المجاز ربما بلا قید اطلاق می‌شود مثل آن آب آبگوشتی که عرض کردم آب اطلاق می‌شود. علی هذا الاساس، ماء المطلق آن است که می‌شود آب را بلا قید بر آن اطلاق کرد بمعنی المرتکز. آن معنایی که مرتکز از لفظ آب است را می‌شود بلا قید بر آن اطلاق و تطبیق کرد. اگر اینجور شد، این ماء، ماء مطلق است. و اگر تطبیقش بلا قید بر آن صحیح نشد الا بنحو التجوز و العناية، آن ماء، ماء المضاف است.

ظاهر کلمات این است که اطلاق ماء بر آن اقسام ماء مضاف خودش بالمجاز است. ماء را گفتن و ماء پرتقال را اراده کردن، استعمال مجازی است. اگر اینجور باشد که لفظ ماء را انسان اطلاق کند و از آن ماء البرتقال اراده کند، یا معنای مرتکز از ماء را بر ماء البرتقال تطبیق کند، این مجاز در اسناد است. اولی مجاز در کلمه است در جایی که از لفظ ماء، ماء پرتقال اراده بشود، دومی هم مجاز در اسناد است. یعنی لفظ ماء را در همان معنای مرتکز استعمال کند و بر ماء پرتقال تطبیق کند، این مجاز در اسناد است.

نسبت به مجموع وحل اگر آب بگویند و این مجموع را اراده کند، این مجاز است. اگر معنای مرتکز را به مجموع تطبیق کند، این هم مجاز است. اما اگر بگویند: «الوحل ماء و تراب» که بر جزئش ماء مطلق را اطلاق کند، این عیب ندارد مثل این که به آب نمک می‌گوییم: ماء و ملح. این به نحو حقیقت است که معنای مرتکز به جزء تطبیق می‌شود. این اطلاق، اطلاق حقیقی است. آن صورتی که مجاز است، آن است که اشاره کردیم.

اگر بخواهید برای لفظ ماء که اطلاقش بلا قید در بعضی از اقسام ماء المطلق صحیح و در بعضی موارد اطلاقش بلا قید صحیح نیست مثل موارد ماء المضاف نظیر پیدا کنید لفظ ذهب را ملاحظه کنید. به طلای سفید که در عرف پلاتین می‌گویند - عربها پلاتین می‌گویند - ذهب اطلاق می‌شود و لکن مقیداً می‌گویند: طلای سفید، ذهب الابيض. با قید ابيض به آن اطلاق می‌شود. اما اگر ذهب بلا قید گفته شد، اطلاقش پلاتین را نمی‌گیرد. اطلاق ذهب، همان طلای متعارف است که ربما طلای زرد می‌گویند. اگر این طلا را مطلق بگویند، افرادش همان طلای متعارف است که طلای زرد است. و ربما طلا مقیداً

به ابيض اطلاق می شود که پلاتین مراد است.

روی این حساب، آن احکامی که روی عنوان مطلق الذهب رفته به پلاتین - ذهب ابيض - سرایت نمی کند. آن احکام فقط برای طلای متعارف است. مثل این که اگر رجال ذهب پوشند حرام است، این حکم، طلای سفید را نمی گیرد. لبس این طلا در صلاة برای مرد، موجب بطلان صلاة است، مراد همان طلای متعارف می شود. این که زکات در طلا واجب است، طلای متعارف است. طلای سفید را نمی گیرد. چون اطلاق ذهب الابيض به این پلاتین عند العرف مثل اطلاق ذهب الاسود است بر نفت. همان طوری که به نفت، طلای سیاه می گویند و این اطلاق، اطلاق مجازی است و اطلاق حقیقی نیست و معنای ذهب آن را نمی گیرد و شامل نفت نمی شود، این پلاتین هم یک ماده آخری است، یک جوهر آخر و یک فلز آخری است غیر از آن فلزی که به آن طلا اطلاق می شود.

ما همین حرف را در ماء می گوئیم: در آن مواردی که اطلاق ماء بلا قيد صحيح نیست موجب می شود احکامی که شارع بر عنوان مطلق ماء جعل کرده، مختص به میاه مطلقه بشود و میاه مضافه را نگیرد. ما در این فصل بحث می کنیم در احکامی که بر خصوص ماء مضاف مترتب هستند و در حکمی که تمام اقسام ماء مطلق در آن شریک هستند که آن حکم، دیگر در ماء مضاف جاری نمی شود. حکم، حکم ماء مطلق است. تمام اقسام میاه در آن حکم شریک هستند. لذا صاحب عروه (قده) در همان ابتدای فصل، بعد از بیان اقسام ماء مطلق، می فرماید: کل این اقسام، «ظاهر» فی نفسه پاک هستند «مطهر من الحدث و الخبث» مطهر از حدث و خبث هستند. این حکم تمام اقسام ماء مطلق است و در ماء مضاف جاری نمی شود. اینجور نیست که ماء مضاف مطهر بشود. ظاهر و مطهر بودن، حکمی است که مختص به جمیع میاه مطلق است.

اقسام شنشگانه‌ی آب مطلق

متن عروه: «والمطلق أقسام: الجاری و النابع غیر الجاری و البئر و المطر و الکرّ و القلیل و کل واحد منها مع عدم ملاقاته النجاسة طاهر مطهر من الحدث و الخبث».

ایشان برای میاه مطلقه‌ای که «یطلق علیه اسم الماء بلا قید و بلا عنایة» شش قسم ذکر می‌کند:

۱- ماء جاری.

۲- نایع غیر جاری که می‌جوشد و لکن جاری نمی‌شود.

۳- ماء البئر.

۴- ماء المطر.

۵- ماء راكد كَرّ.

۶- ماء قليل.

اما شش قسم کردن این میاه مطلقه به چه اعتبار است؟ ظاهر این تقسیم، به اعتبار اختلاف احکام است. ولو تمام اقسام میاه مطلقه، یک حکم مشترکی دارند که «کُلُّهَا طاهر و مطهر من الحدث و الخبث» این حکم مختص را هم در این فصل بیان خواهد کرد. آنگاه هر یک از این اقسام، غیر از حکم مشترک، کَانَ یک حکم خاصی دارند او قیل؛ که یک حکم خاصی دارند. مثل ماء البئری که خواهیم گفت که بئر با جاری هیچ فرقی در حکم یعنی در عدم الانفعال ندارد و لکن بما این که مشهور قدما ملتزم شده‌اند که ماء البئر به ملاقات النجاسة منفعل می‌شود کَانَ آن را یک قسم ذکر کرده‌اند. ماء المطر هم یک حکم خاصی دارد. به اعتبار اختلاف الاحکام او القول باختلاف الاحکام، ایشان این شش قسم را ذکر می‌فرماید.

اگر تقسیم به این اعتبار باشد؛ ینبغی بر صاحب عروه که التایع غیر الجاری را حذف کند و پنج قسم ذکر کند. چون نایع غیر جاری با جاری فرقی در حکم ندارد کما این که ایشان تصریح خواهد کرد: «التایع غیر الجاری بمنزلة الجاری». همان حکمی که بر جاری مترتب می‌شود که «لا ینفعل بلا فرق بین قلته و کثرته» نایع غیر جاری که از زمین می‌جوشد و لکن در سطح زمین جریان ندارد لضعف الماء، روی سطح زمین می‌ایستد که در دهات و روستاها پیدا می‌شود که اسمش را بَلّاق می‌گویند. اینها نایعی است غیر الجاری. واقف است و لکن حکم جاری را دارد. این را باید حذف کند.

اگر کسی اعتذار بیاورد، ایشان که این را ذکر فرموده، این الحاق در حکم است. این موجب نمی‌شود که حقیقتاً ماء جاری بشود. مشترک شدن در حکم، لازمه‌اش این نیست که نایع غیر جاری مثل جاری بشود چون در عنوان جاری داخل نمی‌شود بدان جهت این را قسم آخر در مقابل جاری ذکر کرده است ولو حکمشان یکی است.

می‌گوییم: اگر این طور باشد باید یک قسم دیگر را هم ایشان بیان بفرماید مثل ماء الحمام. ماء الحمام هم یک قسم است. بعضی‌ها هم ملتزم شده‌اند که ماء الحمام حکم خاصی دارد که در بحث ماء الحمام مفصلاً خواهد آمد. و بعضی‌ها هم ملتزم شده‌اند که حمام، یک خصوصیتی دارد، حکم خاصی دارد که دو تا ماء اگر متصل شدند، به اتصال به همدیگر ولو قلیل باشند، اعتصام پیدا می‌کنند. این از خصوصیت حمام است که متصل بشوند و به حد کَرِّ برسند یا بسا اوقات کَرِّت هم معتبر نیست. روی آن قولی که در ماء حمام خواهد آمد. ماء حمام را هم باید ایشان ذکر بفرماید.

پس اگر بناست الحاق حکمی باشد و تقسیم به آن اعتبار باشد، نایع غیر جاری را قسم قرار دادن، وجهی ندارد چون که این هم در حکم جاری است. اگر الحاق حکمی تنها فایده‌ای نداشته باشد چون که عنوان دو تا است، بدان جهت این قسم را زیاد کرده است، باید ماء حمام را هم ایشان زیاد بفرماید چون ماء حمام داخل در عنوانی که گفتند: ماء المطر، ماء البئر، ماء الجاری و النایع غیر الجاری نمی‌شود.

و کیف ما كان؛ بعد از این که اصل المطلب واضح شد که این تقسیم به اعتبار اختلاف حکم و اختصاص بعضی از این اقسام به بعضی الاحکام است یا قیل که بعضی اقسام، احکامی دارند، بعد از این که وجه القسمة معلوم شد، حکم واضح است.

تقسیم سه‌گانه آبها از نظر مشهور

مشهور، ماء را به سه قسم جاری، و راکد - که از راکد هم به ماء محکوم تعبیر می‌کنند - و به ماء البئر تقسیم می‌کنند. الجاری و المحکوم - که همان ماء راکد است چه قلیل باشد چه کثیر - و البئر. ماء مطر را اصلاً ذکر نمی‌کنند.

چرا مشهور ماء مطر را از اقسام ماء ذکر نمی‌کنند؟ وجهش چیست؟

قیل که نظر مشهور بر بیان احکام میاهمی است که در زمین هستند. ناظر به ماء المطر که نازل من السماء است، نیستند. و کیف ما کان؛ برای صاحب عروه، اولی این بود که ضمن این شش قسم، یک قسم آخری هم ذکر بفرماید مثل همین ماء الجاری که بعد معنا خواهد کرد که جاری، ماء نایع از زمین است که جریان پیدا می‌کند و نایع غیر جاری آن است که از زمین می‌جوشد ولی می‌ایستد، جریان پیدا نمی‌کند، از زمین ترشح می‌کند ولی نه به نحو فوران. ماء المطر، ماء البئر، ماء راكد چه قلیل باشد یا کثر باشد، اینها را ذکر فرمود. البته ایشان این ماء الانهار و شطوطی که ماده باطن الارضی ندارند را جاری نمی‌داند. اینها حاصل از ذوبان ثلوج و سقوط امطار است. برف‌ها از روی کوه‌ها تدریجاً آب شده و جاری می‌شود، یا امطار از جاهای بلند جاری می‌شود که نهر و شط از اینها تولید می‌شود. صاحب عروه اینها را جاری نمی‌داند. نایع غیر جاری هم که نیست. ماء راكد و ماء المطر و ماء البئر هم که نیست. اینها را باید ذکر بفرماید چون اینها پیش صاحب عروه لاحق به ماء جاری هم نیستند بلکه اگر به حد کثر باشند معتصم می‌شوند، به حد قلیل باشند، نجس می‌شوند. ماء شطوط و الانهار لاحق به ماء جاری نیستند.

لعلّ و الله العالم این که ماء را در عبارتش به قلیل و کثیر تقسیم کرده است که الجاری و النایع غیر الجاری و البئر و المطر و الکرّ و القلیل، این کثر و قلیل شامل این انهار و شطوط هم می‌شود اگر به حد کثر هستند، کثر شاملش می‌شود، اگر کمتر از کثر هستند قلیل شاملش می‌شود. شاید شمول عبارت به این انهار و شطوط موجب شده که متعرض آنها نشده است. چون حکم کر را دارد.

طاهر و مطهر بودن تمام اقسام آب مطلق

ما در این جا یک حکمی که تمام اقسام ماء مطلق در آن مشترک هستند را ذکر می‌کنیم که ایشان می‌فرماید: «وکل واحد منها» هر کدام از این اقسام ماء المطلق «مع عدم ملاقاته النجاسة طاهر مطهر من الحدث و الخبث». طاهر و مطهر هستند از حدث و خبث.

النجاسة طاهر مطهر من الحدث و الخبث». طاهر و مطهر هستند از حدث و خبث. این که ماء، طاهر و مطهر از حدث و خبث است، کأنّ از ضروریات فقه است. اینجا نیازی به استدلال ندارد. تمام اقسام ماء مطلق از حدث و خبث مطهر و پاک کننده هستند. این پیش ما از ضروریات فقه است. ولو به بعض مخالفین که عامه است، نسبت داده شده که آنها ماء البحر را طهور نمی دانند یعنی مطهر نمی دانند. الاّ انه این نسبت از ضروری بودن این مسأله پیش ما کم نمی کند. برای این که اطلاقات ماء و اطلاقات ادله و بعضی روایات که در خصوص ماء البحر وارد است که «ماء البحر طهور» کافی است و مخالفی هم از اصحاب ما در مسأله نقل نشده، ولكن مع ذلك، ما در مقام، به بعض آیات و روایاتی که گفته شده، متعرض می شویم که از این آیات و روایات استفاده می شود که کل المیاء - یعنی میاه مطلقه - طاهر و مطهر هستند.

دلالت «و انزلنا من السماء ماء طهورا» بر مطهریت آب مطلق یکی از آیات قوله سبحانه: ﴿و انزلنا من السماء ماء طهورا﴾^(۱) ما نازل کردیم از آسمان، آبی را که طهور است. طهور علی ما سیأتی معنایش هر چه باشد متضمن معنای مطهریت است. ما از آسمان آبی را نازل کردیم که آن ماء طهور است. و لکن در دلالت این آیه مبارکه مناقشه شده است که دلالت کند بر تمام اقسام میاه که همه طاهر و مطهر هستند. گفته اند: دلالتی در این آیه نیست. عمده دوتا مناقشه است. مناقشه اولی، مناقشه صاحب حدائق است که مفصل ذکر کرده که این آیه مبارکه ناظر به میاه نازل من السماء است. کأنّ میاه نازل من السماء طاهر و مطهر هستند و اما سایر میاه که در زمین هستند را شامل نمی شود و خود این ماء هم در این آیه مبارکه ﴿و انزلنا من السماء ماء طهورا﴾ نکره است، دلالت ندارد بر این که تمام میاه نازل طهور هستند. ﴿و انزلنا من السماء ماء طهورا﴾ صدق می کند و لو بر یک قسم از آبی که نازل من

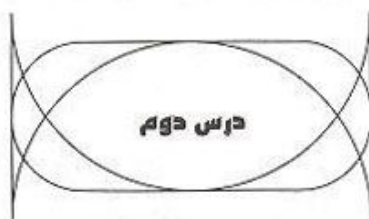
السماء است مثل مطر حال التقاطر، اگر همان وقت طاهر و مطهر باشد، کفایت می‌کند و این آیه صدق می‌کند. لذا دلالت نمی‌کند بر این که تمام اقسام میاهی که نازل من السماء هستند آنها طاهر و مطهر هستند.

پس اشکال اول این می‌شود: این آیه عمومیتی نسبت به میاه نازله من السماء ندارد فضلاً از این که تمام میاه را بگیرد، چه میاهی که نازل من السماء باشند و یا مخلوق فی الارض باشند، مثل ماء دریاها.

اشکال دوم این که گفته‌اند: ولو از اشکال اول غمض عین کنیم و بگوییم: این آیه، تمام اقسام میاه را بیان می‌کند که طهور است الا انه در این طهور دلالتی نیست بر این که تمامی میاه مطهر هستند. آیه دلالت بر مطهریت همه ندارد.

و الوجه فی ذلک این که طهور بر وزن فعول، صیغه مبالغه است و صیغه مبالغه تابع مجردش است. اگر مجردش لازم شد، این، دلالت بر مبالغه در آن ماده لازمه می‌کند. کان طهور یعنی خیلی پاک است. طهر به معنای پاک است. وقتی معنای طهر این شد که پاک است، طهور هم این می‌شود که خیلی پاک است. اگر مجردش متعدی شد، اگر صیغه مبالغه در آن متعدی هم بیاید که خودش محل کلام است که متعدی صیغه مبالغه ندارد، اگر داشته باشد صیغه مبالغه دلالت می‌کند بر ماده متعدیه، مبالغه در متعدی. طهر وقتی به معنای پاک شد طهور یعنی خیلی پاک است. اما آیا نجس و متنجس را پاک می‌کند؟ دیگر به این معنا دلالتی ندارد.

شیخ طوسی (قده) در اول تهذیب، این اشکال را نقل کرده و از آن جواب داده است. حاصل اشکال را که نقل کرده، این است که گفته‌اند: این طهر که همان مجردش است لازم است و مبالغه در لازم معنایش این می‌شود که خیلی پاک است. اما این که مطهر و پاک کننده باشد، دیگر به این معنای مطهریت از حدث و خبث دلالتی ندارد. ﴿و انزلنا من السماء ماء﴾ که آن ماء، خیلی پاک است. اما دلالتی ندارد بر این که پاک کننده است و مطهر من الحدث و الخبث است. و الحمد لله رب العالمین



بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی استدلال به آیات برای طهور بودن ماء
کلام در آیاتی بود که گفته شده، از آن آیات استفاده می‌شود ماء بجميع اقسامه طهور
است یعنی طاهر و مطهر است. بعضی به آیه مبارکه ﴿و انزلنا من السماء ماء طهورا﴾
استدلال کرده‌اند. عرض شد: در این آیه به وجوهی مناقشه شده که عمده دو وجه است.
وجه اول این است: این آیه مختص به مائی است که نازل من السماء است. و کَانَ
فقط ماء المطر را شامل می‌شود و اما غیر ماء المطر که سایر اقسام ماء مطلق است - را
نمی‌گیرد. بلکه این آیه تمام اقسام ماء المطر را هم نمی‌تواند بگیرد. یعنی از این آیه
نمی‌شود استفاده کرد جميع اقسام مياه که منتسب به سماء هستند، طهور هستند. چون
مائی که در این آیه مبارکه ذکر شده، نکره است و توصیف شده به این که آن ماء طهور
است. ﴿و انزلنا من السماء ماء طهورا﴾ از آسمان نازل کردیم آبی را که طهور است. و در
نکره در سیاق اثبات، عموم نیست به آن نحوی که در علم اصول ذکر شده است. بلکه در
اصول کلامی است که نکره اگر در سیاق نفی شد، از آن عموم استفاده می‌شود بالوضع او
بالاطلاق. و لکن مسلم است نکره‌ای که در سیاق اثبات واقع می‌شود، دلالتی بر عموم

ندارد. پس مناقشه اولی این بود که این آیه، تمام میاه را نمی‌گیرد بلکه مختص به ماء السماء است و نسبت به ماء السماء هم عمومی ندارد.

مناقشه ثانیه این بود: طهور، بر وزن فعول، صیغه مبالغه است و صیغه مبالغه اگر مجردش لازم باشد مثل المقام که طَهَّرَ است یعنی پاک شد مبالغه‌اش این می‌شود که خیلی پاک شد. اما دیگر دلالت ندارد بر این که نسبت به متنجس یا از حدث مَطْهَر است. دلالتی بر مَطْهَرِیت، ندارد.

نازل شدن تمام آبها از آسمان و مَطْهَرِیت آنها

أما المناقشة الاولى: صاحب حدائق (قده) از مناقشه اولی جواب داده است به این که تمام المیاء نازل من السماء هستند. هر آبی که در زمین است، تمامش نازل من السماء هستند. به این معنا بعضی الایات و هم بعضی روایات دلالت می‌کند.

در آن آیه مبارکه که می‌فرماید: ﴿و انزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض و انا علی ذهاب به لقادرون﴾^(۱) فرموده در این آیه مبارکه دلالت هست بر این که میاه در زمین، نازل من السماء هستند. وجهش هم چنین است: این که می‌فرماید: ما از آسمان ماء نازل کرده‌ایم و آن را در زمین ساکن قرار دادیم، میاهی که ساکن در زمین هستند، این‌ها نازل من السماء هستند. در آن ذیلش ﴿و انا علی ذهاب به لقادرون﴾ اشاره به این است که اگر این ماء از بین برود، بشر بدون ماء می‌ماند. اگر این ماء که نازل من السماء است، را خداوند از بین ببرد - تهدید است که ما تمکن داریم که این را از بین ببریم - ظاهر آیه این است که بشر بلا ماء می‌ماند.

بعد فرموده است: در ذیل این آیه مبارکه در تفسیر قمی هست که امام علیه السلام کَانَ فرموده است: این آبی که نازل و ساکن در زمین کردیم، آنهار و عیون و آبار است. بئر نازل من السماء است. عیون باقسامها نازل من السماء هستند. انهاری که هست نازل من

السماء هستند. دیگر بحار را ذکر نفرموده است و لعل برای این است که بحر از شطوط و انهارى که به آن می‌ریزد، تشکیل شده است. کأن در این روایت مبارکه دلالت هست بر این که مائی که هست، کلش نازل من السماء است. پس این آیه مبارکه ﴿و انزلنا من السماء ماءً طهوراً﴾ تمام میاه را می‌گیرد چون تمام میاه، من السماء هستند.

بعضی‌ها - در تنقیح هست - این جواب صاحب حدائق را تکمیل فرموده‌اند. کأن نقضی که در این استدلال هست که تمام المیاه من السماء هستند را تکمیل کرده، فرموده‌اند: اگر ما بگوییم که میاه ابتداءً مخلوق فی الارض بوده، بعد بخار شده و دوباره به صورت باران می‌آید. اما آن وقتی که خداوند متعال میاه را خلق کرد، میاه را در زمین خلق کرده است. بعد به اشراق الشمس اینها تبخیر می‌شوند و به صورت مطر از آسمان می‌آیند. اینجور نیست که ﴿و انزلنا من السماء ماءً﴾ معنایش این باشد که تمام میاه مخلوق در آسمان بوده‌اند و از آسمان به زمین آمده‌اند. فرموده است: اگر کسی این حرف را یزند، جوابش این است که ما قبول کردیم که این میاه، مخلوق فی الارض بوده‌اند. این که خداوند می‌فرماید: ﴿و انزلنا من السماء﴾ مراد این است که و انزلنا امر ماء را چون آنچه که هست امرش از آسمان نازل می‌شود. مثل آیه دیگر می‌شود که ﴿و انزلنا الحديد فيه بأس شديد﴾^(۱) معلوم است حديد به صورت حديد از آسمان نمی‌آید، بلکه مخلوق فی الارض است. اما این که می‌فرماید: ﴿و انزلنا الحديد فيه بأس شديد﴾ معنایش این است که امرش از آسمان می‌آید. در آیه دیگر خداوند متعال فرموده است: ﴿و ان من شيء الا عندنا خزائنه﴾^(۲) هیچ چیزی نیست که یکی هم ماء است، الا این که خزائنش پیش ما است و در دنباله می‌فرماید: ﴿و ما ننزله الا بقدر معلوم﴾ به اندازه معلومی آن را نازل می‌کنیم.

پس اگر مراد از ﴿و انزلنا من السماء ماءً طهوراً﴾ خود آب نباشد که از آسمان آمده، یعنی امرش از آسمان آمده است. امر تمام میاه، از آسمان نازل شده است، بدان جهت

۱- سورة مبارکه حديد / آیه ۲۵

۲- سورة مبارکه حجر / آیه ۲۱

این آیه مبارکه تمام میاه در روی زمین را می‌گیرد. اگر همه این میاه از آسمان نازل شده‌اند که دیگر ﴿و انزلنا من السماء ماء﴾ تقدیری ندارند. و اگر این میاه اصلش مخلوق فی الارض بودند ﴿و انزلنا من السماء﴾ معنایش این می‌شود «و انزلنا من السماء امر الماء» که آن ماء ظهور است. این حاصل جوابی که از مناقشه اولی داده‌اند.

عدم دلالت آیه بر نزول تمام میاه از آسمان

این معنی که از این آیه مبارکه یا از غیر این آیه یا از روایات استفاده بشود که کل میاهی که فی الارض هستند، از سماء نازل شده‌اند، باید بررسی شود. در این که بعضی میاه از آسمان نازل شده‌اند؛ شکی نیست و اما این که کل میاه از آسمان نازل شده‌اند، دلالتی در این آیات، بلکه در روایات بر این معنی نیست بلکه عکسش معلوم است زیرا بعضی از میاه از ذوبان الثلوج حاصل می‌شوند، از آب شدن برفی که از آسمان می‌آید. برف که آب نیست، برف است، ثلوج نازل می‌شود. بعد برف به واسطه حرارت آفتاب و حرارت زمین، آب می‌شود و به صورت آب و نهر و شط می‌شود. این ثلوجی که می‌آید اینها نازل من السماء ثلجاً است، ماء نیست. ﴿و انزلنا من السماء ماء﴾ ظاهر آیه این است که آب در حالی که آب است از سماء آمده. نمی‌شود گفت: تمام میاه به صورت آب آمده‌اند. پس اگر این مراد باشد، خلاقش قطعی است. تمام میاه به صورت آب از آسمان نیامده‌اند بلکه از بعضی روایات ظاهر می‌شود که ماء السماء غیر ماء الارض است و ظاهر آیه ﴿و انزلنا من السماء ماء طهوراً﴾ ماء السماء است. این مائی که منتسب الی السماء است، غیر از میاه دیگر است که به آنها ماء السماء نمی‌گویند.

در صحیح محمد بن مسلم^(۱) چنین است: «محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی» که شیخ کلینی است. «عن محمد بن احمد» همان محمد بن احمد اشعری است که از ثقات است، صاحب کتاب نوادر الحکمه. از «یعقوب بن یزید» نقل می‌کند که از اجلاء

۱- وسائل الشیعة، ج ۱۷، ابواب الاشربة المباحة، باب ۲۲، ح ۱

است، از «علی بن یقظین، عن عمرو بن ابراهیم، عن خلف بن حماد عن محمد بن مسلم» سند صحیح است «قال: سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: قال الله عز و جل: و انزلنا من السماء ماءً مبارکاً. قال: ليس من ماء فی الارض الا و قد خالطه ماء السماء». هیچ آبی در زمین نیست مگر این که ماء السماء به آن مخلوط شده است. معلوم می شود تمام میاه، ماء السماء نیستند. ماء فی الارض هست، در مقابل ماء السماء. و الحاصل؛ این معنی را که تمام میاه در آسمان مخلوق شده اند و از آسمان به زمین آمده اند، نمی توانیم اثبات کنیم، لا بالروایة و لا بالآیات. بله فی الجملة آب از آسمان نازل می شود، اما این که تمام میاه مطلق که موجود فی الارض هستند من البحار و غیر ذلك، همه این ها خودشان از آسمان نازل شده اند، این را نمی توانیم از این آیات و روایات استفاده کنیم.

و اما آن که صاحب حدائق فرمودند: در آیه ﴿و انزلنا من السماء﴾ مراد امر آن است مثل ﴿و انزلنا الحديد فيه بأس شديد﴾ این کأن درست نیست. چون در آیه ﴿و انزلنا الحديد فيه بأس شديد﴾ کلمه «سما» نیست. «و انزلنا من السماء الحديد فيه بأس شديد» نیست. ﴿و انزلنا الحديد فيه بأس شديد﴾ است. در معنای نزول، از آسمان آمدن نخواهیده است. حديد خودش مخلوق فی الارض است با وجود این، اطلاق کلمه «انزل» صحیح است مثل آیه مبارکه که می فرماید: ﴿هو الذي انزل السكينة في قلوب المؤمنين﴾^(۱) یعنی «خلقنا». سکینه از آسمان نیامده. این مخلوق در قلوب مؤمنین است. کلمه «انزل» دلالت بر این ندارد که از آسمان آمده است. می گویند: «انزله علی حکم الامیر» معنایش این نیست که از آسمان آمد. «انزله علی حکم الامیر» یعنی واگذار کرد به او که هر چه بخواهد حکم کند. ﴿و انزلنا الحديد فيه بأس شديد﴾ یعنی «خلقنا الحديد فيه بأس شديد» معنایش همین است. مثل ﴿انزل السكينة في قلوب المؤمنين﴾. و اما آیه دیگر که ﴿و ان من شيء الا عندنا خزائنه﴾ بود، این به آسمان مربوط نیست.

«عندنا» یعنی تحت قدرت و سیطره ما است «ما من موجود و ما من شیء الا» این که تحت سیطره ما است «و ما ننزله الا بقدر معلوم» معنایش این است که از آن شیء خلق نمی‌کنیم مگر آن اندازه معلومی که مقتضای حکمت است.

پس این آیات هیچ دلالتی ندارد که خود میاه از آسمان می‌آید یا امرشان از آسمان می‌آید. امرشان از آسمان می‌آید هم در این آیات نیست. بله در قدرت و سیطره خداوندی است، مثل «انزل السکینة فی قلوب المؤمنین» و مثل «انزلنا الحديد فیہ بأس شدید» و امثال ذلک.

و کیف ما کان: این اشکال را چنین جواب دادن، به این که تمام میاه از آسمان آمده‌اند، پس این آیه مبارکه «و انزلنا من السماء ماء طهوراً» همه میاه را می‌گیرد؛ این را نمی‌توانیم تصدیق کنیم.

بله؛ چیز دیگری می‌شود گفت و آن این است که این مائی که طهور است و از آسمان می‌آید، غالباً این ماء را در حال نزول از آسمان استعمال نمی‌کنند. بعد از این که در غدیران و در ظروف و امثال ذلک جمع شد و یا جاری شد، استعمال می‌کنند و طهوریت دارد. در حال نزول هم طهور است، خواهیم گفت و لکن بعد از این که نازل شد و در ظرفی یا در یک گودی مستقر شد، نه‌ری، شطی را تشکیل داد، آن را استعمال می‌کنند، پس طهور می‌شود و مطهر می‌شود.

وقتی که این آیه مبارکه اینها را گرفت، این آبی که در روی زمین هست و اصلش از آسمان آمده، ولو فعلاً به صورت نهر است، و لکن به صورت غدیران است، گودی است که پر از آب مطر شده است، وقتی که آن آیه مبارکه اینها را گرفت و صحیح است که به اینها بگویند: ماء السماء است، دیگر قطعاً فرقی ما بین این آب و میاه دیگری که فرضاً، مخلوق در ارض هستند، نیست. بعد از استقرار ماء مطر، بعد از این که ماء مطر در ظرفی، در نه‌ری و امثال ذلک مستقر شد، احتمال فرقی ما بین این ماء و میاه دیگر نیست. این معنی را می‌شود گفت.

اما این جهت که گفته شد: ماء در این آیه مبارکه نکره است، صاحب حدائق جواب

فرموده است: این ماء نکره نیست، بمعنی الجنس است. معنایش این نیست که ﴿و انزلنا من السماء ماءً طهوراً﴾ یک آب طهوری را از آسمان نازل کردیم، معنایش این نیست. برای این که این آیه مبارکه در مقام بیان نعمت بر بشر است و آن که با نعمت بر بشر مناسبت دارد، معنای نکره نیست، معنای جنس است. مثل این که خداوند استعمال می فرماید: ﴿فیهما فاکهة و نخل و رمان﴾^(۱) ولو فاکهة و نخل و رمان به صورت نکره هستند و لکن معنای نکره ای مراد نیست. با امتنان مناسبت ندارد که در بهشت یک خرما هست! یک دانه انار هست! این معنی محتمل نیست بلکه مراد جنس است. اینجا هم به برکت این که مقام، مقام امتنان است ﴿و انزلنا من السماء ماءً طهوراً﴾ یعنی مائی را که آن ماء، جنسش طهور است.

عدم دلالت آیه محل بحث بر حکم ماء

ما این جهت از این جواب را قبول داریم که جنس ماء در آیه مبارکه مراد است قطعاً. نکره محتمل نیست. جنس مراد است، معنایش این است که جنس مائی را که آن جنس طهور است. و لکن کلام این است که نمی توانیم بگوییم که از این آیه مبارکه استفاده می شود آن جنس الماء علی اطلاقه طهور است. چون این آیه مبارکه در مقام بیان حکم الماء نیست. در مقام بیان خود ماء است که خداوند نعمتش را بر بشر ذکر می فرماید که ماء طهور را ما خلق کردیم. در مقام انعام خداوند است که بر بشر نعمت گذارده است. در مقام بیان حکم شرعی ماء نیست.

و یکی از مقدمات حکمت که در اصول ذکر شده است که باید باشد تا به اطلاق تمسک کنیم این است که مولا در مقام بیان همان حکم باشد. اگر در آیه مبارکه این جور بود که «و انزلنا من السماء ماءً و الماء طهور» عیبی نداشت، می گفتیم: دوتا حکم را بیان می فرماید. یک حکم که حکم شرعی است، طهوریت الماء است، یکی هم نعمتش را بر

بشر بیان می‌کند که آب را بر شما نازل کردیم که این حکم را دارد.

اگر دوتا حکم بود، می‌گفتیم: ظاهر خطاب دوتا حکم است، نسبت به حکم ثانی که «الماء طهور» یا «و هو طهور» مثل ﴿و انزلنا الحديد فيه بأس شديد﴾ آن «بأس شدید» حکم شرعی نیست. اگر حکم شرعی بود و می‌فرمود: «و انزلنا الماء و هو طهور». با «و هو طهور» حکم دیگر برای ماء می‌فرمود، می‌گفتیم: این حکم اصلش این است که در مقام بیان است و در مقام بیان تفضّل هم هست، با همدیگر تنافی ندارند. ولكن چون ظاهر آیه شریفه این است که طهور، وصف ماء است. وصف ظاهرش این است که او مفروغ عنه است. آن را فقط برای این مانی که هست، آورده‌اند که معرّف ماء، توضیح ماء، یا تنویع ماء - فرقی نمی‌کند - باشد. ﴿و انزلنا من السماء ماء طهورا﴾ ظاهرش فقط این است که این آیه مبارکه در مقام بیان تفضّل علی العباد است به انزال مائی که آن ماء طهور است. اما این که آن ماء، علی الاطلاق طهور است، یا یک قیدی دارد؟ این آیه در مقام بیان آن نیست. ممکن است یک قیدی داشته باشد که ماء باید کرّ باشد کما این که همین طور است. ماء اگر خودش متنجس شد، ماء قلیل که آن را پاک نمی‌کند، باید ماء کرّ پاک کند.

اگر ادله خارجی دیگر نبود، ما بودیم و این آیه مبارکه، از این آیه شریفه آن سته اقسامی که صاحب عروه برای ماء مطلق ذکر فرمود - الجاری و النایع غیر الجاری و المطر و البثر و القلیل و الكثير - را استفاده نمی‌کردیم که تمام اینها طهور هستند. این از این آیه مبارکه استفاده نمی‌شود برای اینکه گرچه از ماء، جنس مراد است، نکره نیست، ولكن این آیه شریفه در مقام بیان حکم ماء نیست. مثل سایر مطلقاتی می‌شود که حکم بر جنس بار می‌شود، چون در مقام بیان آن حکم است به اطلاق تمسک می‌کنیم. و اما حکمی بر جنس بار شد ولكن در مقام بیان آن حکم نبود، آن جا به اطلاق تمسک نمی‌کنیم، اینجا هم همین جور است. ﴿و انزلنا من السماء ماء طهورا﴾ چون در مقام بیان حکم شرعی ماء یعنی مطهریت ماء نیست، لذا نمی‌توانیم به اطلاقش تمسک بکنیم.

پس طهور بودن ماء، یعنی مطهر از حدث و خبث بودن آن، طهور به معنای شرعی، که ان شاء الله به توضیحش می‌رسیم، این مال تمام اقسام الماء و تمام اقسام ماء نازل من

السماء است، یعنی قیدی ندارد ماء علی الاطلاق چه قلیل چه کثیر، مطهر از حدث و خبث است، لکن از این آیه استفاده نمی‌شود. چون آیه می‌گوید: هر مائی، مطهر از حدث و خبث است، اما با چه قیدی؟ به حد کَرّ برسد یا رسیدن لازم نیست؟ در مقام بیان این نیست و چون در مقام بیان این نیست، تمسک به اطلاق نمی‌شود.

شرط تمسک به اطلاق

حکمی که می‌خواهیم بگوییم: این حکم ثابت بر این موضوع است، بلا قید، فرقی نمی‌کند، این حکم بر نفس طبیعی الموضوع اینما یوجد، بار می‌شود، این احتیاج به مقدمات حکمت دارد که ثابت کنیم که این حکم که بر این طبیعت جعل شده، چون مولی در مقام بیان این حکم بود و اگر قیدی داشت، بیان می‌کرد و می‌توانست هم قید را بیان بکند و نکرده، پس معلوم می‌شود حکم برای طبیعت است. این مقدمات در ما نحن فیه جاری نیست چون خداوند متعال در مقام بیان مطهریت ماء از حدث و خبث نیست بلکه در مقام تفضّل و انعامش به ناس است که ماء را از آسمان نازل کرده، مائی که ظهور است. این وصف است. این حکم آخر یا خبر از حکم آخر نیست که «و انزلنا من السماء ماء و هو طهور» تا بگوییم حکم دیگر است. این وصف در این آیه ذکر شده و احتیاج به مقدمات حکمت دارد و مقدمات حکمت هم در ما نحن فیه جاری نیست چون آیه در مقام بیان نیست لذا نمی‌توان به اطلاقش تمسک کرد. عمده این اشکال است.

علی هذا، این آیه تمام میاه را می‌گیرد که اینها ظهورند. اما علی الاطلاق یا طهوریت قیدی دارد که باید به حد کَرّ برسند مثلاً؟ از این جهت، این آیه مبارکه اطلاق ندارد. پس ملخص کلام در مقام این شد که از آن اشکال اول، جواب داده می‌شود و لکن این عمومیت الماء را به معنای این که هر مائی در هر حالی مطهر از حدث و خبث است، این جهت و این خصوصیت اطلاق از این آیه مبارکه استفاده نمی‌شود.

اما مناقشه ثانیه که ظهور در ما نحن فیه مبالغه است و در جایی که مبالغه در اصل مبداء، لازم باشد، مبالغه در آن مبداء لازم است که معنای ظهور روی این حساب، می‌شود

خیلی پاک. «و انزلنا من السماء ماءً طهوراً» یعنی و انزلنا من السماء مائی را که آن ماء خیلی پاک است و به این معنی، دلالتی بر مطهریت از حدث و خبث ندارد.

عدم دلالت طهور در آیه محل بحث بر مبالغه

از این اشکال جواب گفته شده است: اگر ما قبول کردیم ظاهر صیغه مبالغه در جایی که مبدء لازم باشد، مبالغه در آن مبدء لازم است، اگر این را هم قبول کردیم، اینجا قطعاً طهور به معنای خیلی پاک نیست. اینجا این طهور قطعاً صیغه مبالغه نیست برای این که اگر طهور معنایش خیلی پاک باشد، خیلی پاک است یعنی چه؟ یعنی پاک است دیگر. خیلی پاک بودن معنایش چیست؟ اگر طهور به معنای طاهر باشد دیگر اختصاص به ماء ندارد، تمام اشیاء توصیف می شوند به طهور. الثوب طهور، الخشب طهور، هر چیزی، همه اشیاء پاک هستند. «کل شیء طاهر» می شود. نجاسات معینات هستند. همه اشیاء پاک هستند. این که قطعاً به معنای پاکی نیست. بدان جهت بالوجدان می بینیم که طهور به خشب و ثوب و فرش و امثال اینها اطلاق نمی شود. پس معلوم می شود طهور به معنای طاهر نیست. این خیلی پاک است یعنی چه؟ ممکن است کسی بگوید خیلی پاک است یعنی نجس نمی شود.

بعضی ها - در تنقیح هم هست - فرموده اند: شدت و ضعف در امور اعتباریه راه ندارد. در امور تکوینیه ممکن است شدت و ضعفی باشد. این برف خیلی سفید است، مثلاً پنبه خیلی سفید است، آن یک جسم دیگر سفیدی اش کمتر است. مثل بیاض و سواد که از امور تکوینیه عینیه خارجیه است، می تواند شدت و ضعف را قبول کند، اما امور اعتباریه، قابل شدت و ضعف نیستند. مثلاً در ملکیت و زوجیت نمی توان گفت: ملکیتش شدید یا ضعیف است. این امور اعتباریه که یکی از آنها هم طهوریت ماء است، پاک بودن، مراد پاک بودن شرعی است، آن طهارت شرعی است که یکی از احکام است در مقابل نجاست. این طهارت شرعی که یکی از امور اعتباریه است، اصلاً شدت و ضعف بر نمی دارد. معنی ندارد که بگوییم: آب خیلی پاک است. اصلاً امور اعتباریه و منه الطهارة

در مقابل نجاست، قابل شدت و ضعف نیست.

ما می‌گوییم: این جواب، جواب درستی نیست برای این که امور اعتباریه هم قابل شدت و ضعف است. چه کسی گفته: شدت و ضعف مختص به امور تکوینیه خارجییه است؟ امور اعتباریه هم شدت و ضعف دارد متنها شدت و ضعف اینها مثل اصلشان اعتباری است. مثلاً شما تعظیم را ملاحظه کنید. تعظیم، امر اعتباری است. کسی از در وارد می‌شود، یک کسی از جایش یک خرده تکان می‌خورد، این تعظیم است برای او. سلام می‌گوید، تعارف می‌کند. یک کسی تمام قامت بلند می‌شود، یک کسی چند قدم هم جلو تر می‌رود. یک کسی تا دم در او را استقبال می‌کند، می‌آورد. اینها همه‌اش تعظیم است، اما آیا همه‌اش یک نوع است؟ یکی ضعیف است، یکی قوی است. اهانت، تعظیم، اینها امور اعتباریه هستند و شدت و ضعف دارند. وقتی شدت و ضعف داشته باشند، می‌گوییم: طهارت هم یکی از آن اعتباریات است و شدت و ضعف دارد.

پس این معنی که امور اعتباریه قابل شدت و ضعف نیست، بالوجدان درست نیست. بله شدت و ضعف در امور تکوینی نمی‌شود. اما شدت و ضعف اعتباری می‌شود مثل این که مثلاً می‌گویند: او خیلی احترام کرد.

(سؤال... و پاسخ استاد:) در واجبات هم همین جور است، اعتبار و جوب شده است. می‌گویند: واجب، واجب اهم است. آنجا هم می‌شود. اگر آنجا کسی بگوید: نه، قوت در ملاک است، در وجوب هیچ فرقی نیست، یا در خطاب است که تکرار، تأکید شده است، مثل اینکه صلاة مکرراً خطاب دارد. اینجور می‌شود گفت. اما تعظیم و تحقیر و امثال ذلک اینها وجدانی هستند که امور اعتباری هستند، شدت و ضعف دارند متنها شدت و ضعفشان امر اعتباری است.

معنای ظهور در آیه محل بحث

عمده جوابی که در ما نحن فیه می‌شود گفت و باید گفت که ظهور به معنای خیلی پاک نیست، این است که اطلاق خیلی پاک معنا ندارد مگر این که مراد این باشد که یعنی

نجس نمی‌شود. این خیلی پاک است چون نجس نمی‌شود. فرق بین خشب و ثوب و آب این است که کَانَ خشب، نجس می‌شود بدان جهت طهور نمی‌گویند. به آب طهور می‌گویند چون نجس نمی‌شود.

اگر خیلی پاک است، به این لحاظ باشد، نقض می‌شود به این که در روایات اطلاق شده است «التراب احد الطهورین» فرقی ما بین تراب و خشب نیست. همان طور که خشب به اصابت نجس، نجس می‌شود، تراب هم همین جور نجس می‌شود. هیچ فرقی ندارند. فقط مَیْز و فرق تراب از خشب این است که تراب، مطهر است، طهوریت دارد هم از خبث هم از حدث. حدثش که تیمم است که معلوم است. اما از خبث هم مثل تعفیر، مثلاً باطن نعل را پاک می‌کند. «التراب احد الطهورین، جعل لی الارض مسجداً و طهوراً» این مطهریت دارد.

پس معلوم می‌شود که اگر طهور به معنای خیلی پاک باشد باید به ارض طهور اطلاق نشود چون ارض با خشب فرقی ندارد. باید مثلاً به بدن حیوان بگوییم: «الحیوان طهور» چون ان شاء الله خواهیم گفت: بدن حیوان نجس نمی‌شود ولو مشهور می‌گویند: بدن حیوان نجس می‌شود و به زوال عین، پاک می‌شود. خواهیم گفت که این حرف درست نیست. آن جایی که اصلاً عین ندارد، عین نجس نیست که نجس نمی‌شود. آن جا هم که عین دارد فقط عین، نجس است و الا بدن، نجس نمی‌شود. همان طور که اگر در ماء کَرّ، قدر بیفتد، ماء کَرّ نجس نمی‌شود آن قدر، مادامی که مستهلک نشده و موجود است قدر است بدن حیوان هم همین طور است.

دلیل بر صیغة مبالغه نبودن طهور

پس این که طهور به تراب اطلاق می‌شود و به بدن حیوان و بواطن الانسان که نجس نمی‌شود طهور اطلاق نمی‌شود این کاشف قطعی است که طهور در این آیه مبارکه صیغة مبالغه نیست بلکه این طهور مثل وقود، مثل رسول است. وقود یعنی ما یتوقد به، رسول یعنی ما یرسل به، طهور یعنی ما یتطهر به یعنی آن چیزی که با آن، طهارت حاصل

می‌شود. ﴿و انزلنا من السماء ماءً طهوراً﴾ معنایش «و انزلنا من السماء ما يتطهر به» است. معنای مناسب با این آیه مبارکه، همان معنای فعل مثل وقود و رسول و غیر ذلک از این استعمالات است. همان طور که در این استعمالات، رسول به معنای ما یرسل به است، وقود به معنای ما يتوقد به است، این هم به معنای ما يتطهر به است. در این صورت، دیگر آن حرف مشهور که می‌گویند: «الماء طاهر فی نفسه» و طهور را این جور تفسیر می‌کنند: «الطاهر فی نفسه المطهر لغيره» این معنا، خود معنای طهور نمی‌شود. طهور «ما يتطهر به» می‌شود. لازمه این ما يتطهر به بودن این است که اگر آب پاک بکند، یعنی خودش هم باید پاک باشد. لازمه ما يتطهر به بودن و ارتکاز این است که اگر خودش پاک نشود چطور چیز دیگر را پاک می‌کند؟! ارتکاز این است که ما يتطهر به که شد باید پاک بشود. این الطاهر فی نفسه، خود معنای طهور نیست. ﴿و انزلنا من السماء ماءً طهوراً﴾. لازمه عرفی است که ما يتطهر به که شد، باید پاک باشد. و لعل فقها هم که گفته‌اند: «الطاهر فی نفسه المطهر لغيره» نگفته‌اند که معنایش این است بلکه یعنی مراد از طهور این است متنها به نحو التزام و معنای مطابقی. و الحمد لله رب العالمین.